

علل اساسی سرچشمه میگرفتند. ضمناً این هم يك واقعت است که دهقانان در نهضتی که در سال ۱۹۱۹ بنا بدعوت گاندی جی صورت گرفت شرکت جستند و از آن پس حتی فقط نام گاندی جی هم در میان دهقانان و دهاتیهای هندی اثر اعجاز آمیزی ایجاد میکرد. اما چیزی که بخصوص مرا متحیر میساخت این بود که ما شهریهها از وجود این نهضت عظیم کشاورزان و دهقانان بکلی بی خبر و بی اطلاع بودیم. حتی يك روز نامه هم در اینباره يك سطر ننوشته بود. باین ترتیب من توانستم بفهمم که تا چه اندازه از مردم دور مانده ایم و چگونه در دنیای کوچک و محدودی زندگی و کار میکردیم که از مردم بکلی جدا و برای آنها کاملاً بیگانه بود.

در میان دهقانان

سه روز را در این دهات گذراندم و بعد به الله آباد برگشتم تا فوراً پیش مادرم و همسرم به بیلاق بروم. در جریان این دیدار کوتاه ما تعداد زیادی از دهات را دیدیم، با دهقانان غذا خوردیم، در کلبه‌های گلی ایشان با آنان زندگی کردیم، ساعت‌های دراز با آنها حرف زدیم و برای جماعات کوچک و بزرگی از ایشان صحبت کردیم. ما يك اتومبیل کوچک در اختیار داشتیم که با آن پیش دهقانها رفته بودیم. اشتیاق و محبت دهقانان برای تماس با ما بقدری بود که اغلب روز و شب دسته‌جمعی کار میکردند تا راهی بسازند که اتومبیل ما بتواند به دهات آنها برسد و ما قلب منطقه آنها را از نزدیک ببینیم. اغلب اتومبیل ما در يك دست‌انداز یا يك جوی آب گیر میکرد. فوراً دهها دست بكمك میشتافت و اتومبیل را از میان گل و لجن بیرون میکشید. با اینهمه عاقبت هم مجبور شدیم که از این وسیله صرف‌نظر کنیم و قسمت عمده راه را پیاده پیوودیم. همه جا مأمورین پلیس و پلیسهای مخفی و یکی از مأمورین دارائی لکنهو همراه ما بودند. آنها مسلماً از بودن با ما و راه‌پیمایی همراه ما سخت ناراحت میشدند. اغلب اوقات از خستگی بجان می‌آمدند و چه بسا که با و بددهقانها لعنت میفرستادند. مخصوصاً نماینده دارائی که يك جوان ظریف بود و حالات زنانه داشت و با کفشهای برقی راه افتاده بود بارها از ما خواهش میکرد که کمی آهسته‌تر برویم و عاقبت هم وقتی دید سخت خسته شده و دیگر نمیتواند همراه ما بیاید، آنطور که یادم هست، یکروز بی سروصدا ناپدید شد.

آن موقع گرمترین فصول سال یعنی ماه ژوئن (تیرماه) و درست قبل از باران‌های موسمی معروف هند بود. آفتاب میسوزاند و چشم را کور میکرد. من خودم هیچ عادت نداشتم که در آفتاب راه‌پیمایی کنم و بیرون بروم. از موقع بازگشت از انگلستان همیشه هنگام تابستانها مدتی به بیلاق و کوهستان میرفتم و اکنون در گرمترین موقع سال روزهای خود را برای راه‌پیمایی در دشتهای گرم و سوزان میگذراندم بدون آنکه حتی يك کلاه آفتابی داشته باشم. فقط يك کلاه پارچه‌ئی کوچک بسر داشتم. آنچه میدیدم بقدری مرا مجذوب

میساخت که گرمای شدید را بکلی از یاد برده بودم. فقط وقتی که به الله آباد برگشتم و رنگ سوخته و تیره خود را دیدم بدرستی متوجه شدم که چه آزمایشی را گذرانیده‌ام. از خودم خیلی راضی بودم که توانسته‌ام گرما را بخوبی و مثل نیرومندترین دهقانان تحمل کنم و ملاحظه کردم که ترسی که از این جهت داشتم بیجا بوده است. بعدها متوجه شدم که گرمای شدید و سوزان و سرماهای سخت هیچکدام در من اثر زیادی ندارد و مرا زیاد ناراحت نمیکند. این استقامت، هم در دوران کار و هم در دورانهای اقامت در زندانها برایم کمک مؤثر و مهمی بود. مسلماً این امر با سلامتی جسمانی من که همیشه بطور کلی وضع خوبی داشته است و با تمرینها و ورزشهای متعددی که بآنها میپرداختم مربوط بود. این سرمشق را از پدرم آموخته بودم که کمی ورزشکار بود. تقریباً تا آخر عمرش همه روزه اندکی بدنش را ورزش میداد. موهایش سفید شده بود، چهره اش چین برداشته بود و به علت کار فکری فراوان و خسته کننده پیر شده بود، اما حتی یکی دو سال پیش از مرگش هم بیست سال جوانتر از سن واقعیش بنظر میرسید.

مدتها پیش از ملاقات و دیداری که در آن ماه ژوئن سال ۱۹۲۰ از دهات «پرتابگر» بعمل آوردیم اغلب از دهات عبور کرده بودم و بهنگام عبور بارها توقف کرده بودم و با دهقانها حرف زده بودم. اما نمیدانم چرا هرگز متوجه حقایق و واقعیت آنها و مفهوم عظیمی که برای هند داشت نشده بودم. در نظر من هم مانند بسیاری از ما، زندگی دهقانها جریان عادی خود را داشت. از زمان آن دیدار بیعد هند در نظر و در فکر من بشکل جدائی ناپذیری با این توده‌های گرسنه و برهنه بهم آمیخته است. شاید در آنوقت يك نوع جریان مغناطیسی در فضا وجود داشت. شاید من در آنروزها حالت فوق‌العاده حساسی داشتم. در هر حال تصاویری که بنظرم میرسید و تأثیراتی که در من میگذاشت بشکل محو ناشدنی در مغز و روحم باقی ماند.

این دهقانان مرا از شر حالت کمروزی و شرم بیجائی که داشتم آسوده ساختند. پیش آنها بود که حرف زدن برای مردم را آموختم. تا آنوقت خیلی بندرت در اجتماعات و انجمنها صحبت میکردم. از فکر حرف زدن در برابر دیگران، مخصوصاً اگر میخواستم بزبان هندوستانی حرف بزنم، مرتعش میشدم. اتفاقاً اغلب هم مجبور بودم باین زبان صحبت کنم. موقعیکه با دهقانها روبرو شدم تمام اصول فصاحت و بلاغت را از یاد بردم و برای اینکه آنچه فکر میکردم و در قلب خود احساس میکردم بآنها بگویم در کمال سادگی و مثل يك انسان با انسانی دیگر حرف میزد. چه در برابرم ده دوازده نفر میبودند و چه دهها هزار نفر همیشه باهمان لحن آرام و دوستانه و انسانی صحبت میکردم. آنرا روش و پیشه خود ساختم و ملاحظه کردم که با وجود عدم تکامل آن، برایم بهترین وسیله موفقیت

و بیان منظورها هم بود. خیلی زیاد حرف می‌زدم. شاید خیلی از شنوندگان تمام حرفهای مرا نمی‌فهمیدند و زبان من و افکار من برای آنها خیلی ساده و قابل فهم نبود. موقعی که میتینگها خیلی بزرگ میشد مسلماً عده زیادی هم بودند که اصلاً صدا و حرف زدن مرا نمیشنیدند زیرا صدای من خیلی بلند و رسا نبود. اما از لحظه‌ئی که آنها اعتماد و اعتقاد خود را بکسی می‌بستند دیگر این جزئیات برایشان اهمیت زیادی نداشت.

بزودی به مسوری پیش مادرم و همسرم برگشتم. اما فکر کیسانها (دهقانها) دل و جان مرا بخود مشغول میداشت و پر کرده بود و بایقراری در انتظار مراجعت پیش ایشان بودم. خیلی زود سفر و گردش خود را در دهات از سر گرفتم و توانستم بسهم خود در پیشرفت نهضت دهقانی کمک کنم. دهقانان محروم روز بروز اعتماد و اطمینان بیشتری پیدا میکردند و سر بر میداشتند. ترس از مأمورین ارباب و از مأمورین پلیس دائماً در آنها کمتر میشد. زمینهایی که دهقانان را از آنها اخراج میکردند بدون کارگر و زارع میماند زیرا سایر دهقانان حاضر نمیشدند که بجای دهقانهای اخراج شده کار کنند و این زمینها را اجاره کنند و باین شکل همبستگی خود را نشان میدادند. تنبیهات بدنی و عملیات خشونت آمیز مأمورین «زمینداری» و رسومات اربابی غیر قانونی خیلی کمتر شد یا اگر پیش میآمد دهقانان بدون ترس و بیم فوراً خبر میدادند و مقامات رسمی مجبور میشدند به داخله و تحقیق بپردازند. این اقدامات سبب یأس مأمورین «زمینداری» و پلیس میشد. «تعلقه دارها» و زمینداران بو حشت افتادند و حالت دفاعی بخود گرفتند. دولت ایالتی نیز برای آرام کردن دهقانان وعده داد که مقررات اجاره داری را در «اوده» مورد تجدید نظر قرار دهد و اصلاح کند.

تعلقه دارها و زمینداران بزرگ که مالکین عده اراضی بودند و خود را «رهبران مردم» می‌شمردند در واقع برای دولت فرزندان فاسد و مزاحم بشمار میرفتند و بهمرفته بعلت تربیت مخصوص خود و بخاطر رعایتی که از طرف دولت نسبت بایشان میشد بصورت يك طبقه در آمده بودند که در يك نوع عقب ماندگی فکری بسر میبردند. آنها برای بهبود وضع دهقانان رنجبری که اجاره دار اراضی آنها بودند و در زمینهای ایشان کار میکردند و رنج میبردند هیچ نوع اقدامی از آن نوع که گاهی در کشورهای دیگر صورت میگرفت نمیکردند و بصورت طفیلی های کامل زمین و مردم در آمده بودند. فعالیت عده ایشان صرف آن میشد که صاحب منصبان و مقامات رسمی محلی را با پذیرائی های مفصل هوادار خود سازند زیرا بدون کمک آنها نمیتوانستند مدت زیادی باقی بمانند و میخواستند که بوسیله آنها منافع و امتیازاتشان را محفوظ نگاهدارند.

کلمه «زمیندار» کلمه رسائی نیست زیرا زمیندارها در واقع مالکین بزرگ بودند اما در ولایات «ریوتواری» کلمه زمیندار بدهقانان خورده مالک هم گفته میشود. در

سرزمینهایی که رسم واقعی زمینداری وجود دارد در واقع فقط سه چهارم زمیندار بزرگ و مالک عمده هستند و صد ها هزار زمیندار دیگر وجود دارند که در نهایت فقر و تنگدستی بسر میبرند و وضعیتشان از دهقانان اجاره دار و بی زمین بهتر نیست. تا آنجا که بخاطر دارم در ولایات متحده در حدود یک میلیون و نیم نفر زمیندار هست که شاید نود درصد ایشان در ردیف فقیرترین دهقانان میباشند و در حدود نه درصدشان زندگی متوسطی دارند. زمینداران چیزدار مجموعاً بیش از پنجاه هزار نفر نیستند و از این عمده هم شاید فقط یکدهم را میتوان مالکین بزرگ و تعلقه دار عمده بحساب آورد و زمیندار بمعنی واقعی کلمه نامید. در بعضی موارد وضع دهقانان اجاره دار از بعضی مالکین متوسط الحال بهتر است. این دودسته مالکین کوچک یعنی زمینداران تهیدست و فقیر و زمینداران میانه حال بطور کلی یک طبقه از مردم را تشکیل میدهند که بامختصر توجه و مراقبتی میتوانند شایسته ترین مردان و زنان کشور باشند. آنها سهم عمده و قابل ملاحظه ای در نهضت ملی بعهدہ دارند و مثل تعلقه دارها و زمینداران بزرگ نمیباشند که جز در بعضی موارد استثنائی معمولاً در نهضت ملی فعالیت منفی دارند. این مالکین بزرگ حتی شخصیت و شایستگی طبقه اشراف را هم ندارند. اینها چه از نظر جسمی و چه از نظر روحی یک طبقه فاسد هستند که دورانشان بسر رسیده است و فقط تا وقتیکه قدرت یک حکومت خارجی مثل دولت بریتانیا در پشت سرشان باشد میتوانند باقی بمانند و مسلماً به محض آنکه حمایت خارجی از میان برود طبقه معدود آنها هم نابود خواهد شد.

من در تمام طول سال ۱۹۲۱ پیازدید دهات و روستاها میگرداختم و میدان فعالیت خود را بقدری توسعه دادم که تقریباً شامل تمام استان «ولایات متحده» گردید. تبلیغات درباره نهضت «عدم همکاری» بخوبی آغاز شده بود و پیامهای مربوط بآن تا دورترین دهات میرسید. در هر منطقه گروههایی از فعالین سازمان کنگره در واحی روستائی فعالیت میکردند و پیامهای «کنگره» را میرساندند و بآنها مزدهای مبهمی میدادند که دوران رنج ایشان بیابان خواهد رسید. کلمه «سواراج» (استقلال) که شعار اساسی ما بود و در همه جا شیوع می یافت کلمه مبهمی بود که تمام آرزوها و امیدها را در بر میگرفت. با وجود این نهضت سیاسی «عدم همکاری» با «نهضت دهقانی» هر چند در ایالات ما بهم آمیخته شده بود و هر یک درد دیگری اثر فراوان میگذاشت بکلی از هم جدا مانده بودند.

نفوذ «کنگره» در دهقانان عملیات مسالمت آمیز را تشویق میکرد. فعالین کنگره بهر جا که میرفتند مخصوصاً بر روی آئین «عدم خشونت» تکیه میکردند. ممکن است که آنها ارزش واقعی این آئین جدید را بدرستی درک نکرده باشند یا مورد قبولشان نباشد اما این یک واقعیت است که نفوذ این آئین دهقانان را از توسل به اقدامات

خشونت آمیز باز میداشت .

این امر يك نتیجه كوچك و ناچیز نیست . زیرا معمولاً قیامهای دهقانی همیشه بسیار شدید و خشونت آمیز است و اغلب بکشتارهای هولناك منتهی میشود . و در آن زمان هم در بعضی نواحی «اوده» دهقانان بمنتهای ناامیدی رسیده بودند و يك جرعه ممکن بود ناگهان آنجا را همچون انبار باروت منفجر سازد ، با این همه آنها بشکل شگفت انگیزی آرام ماندند . تا آنجا که بخاطر دارم تنها مورد عملیات شدید جسمانی که نسبت بلك تعلقه دار پیش آمد از طرف يك دهقان بود که با وجود اطرافیان فراوان مالك خود را به او رساند و بعنوان اینکه نسبت بهمسرش رفتاری ناشایسته و خلاف اخلاق مرتکب شده است کشیده می بصورت او نواخت .

بعدها بعضی اعمال خشونت آمیز از نوع دیگر نیز وجود داشت که به برخورد با دولت منتهی میشد . اما این تصادفات بعدی بآن علت روی میداد که دولت نمیتوانست وجود يك نیروی مؤثر از دهقانان متحد و متشکل را تحمل کند . دهقانها بتدریج شروع کردند که بتعداد زیاد و بدون بلیط باقطارهای راه آهن سفر کنند . مخصوصاً در موقعیکه اجتماعات و میتینگهای بزرگ شصت هفتاد هزار نفری از دهقانان تشکیل میشد این کار زیاد اتفاق می افتاد . در این موارد بهیچ قیمتی نمیشد آنها را از قطارها خارج کرد و علناً به مامورین راه آهن میگفتند که دیگر دوران سابق گذشته است . ما نمیدانیم که این نوع اقدامات بتحریک چه کسانی صورت میگرفت و فقط خبر آنرا میشنیدیم . بعدها ادارات کنترل راه آهن از این اقدامات هم جلوگیری کردند و توانستند جلو دهقانان را در این قبیل موارد بگیرند .

در پائیز سال ۱۹۲۰ ، در آنوقت که من برای شرکت در دوران اجلاسیه فوق العاده کنگره در کلکته بودم ، چند نفر از رهبران دهقانان را بعلمت يك تغلف ناچیز که من نمیدانم چه بود بازداشت کردند و قرار بود که آنها را در شهر « یرتابگر » محاکمه کنند . در روز محاکمه انبوه عظیمی از دهقانان محل دادگاه را محاصره کردند و در سر راه زندان که متهمین را از آنجا بمحل دادگاه میبردند دیواری تشکیل دادند . قاضی دادگاه بوحشت افتاد و محاکمه را بروز بعد موکول کرد . اما انبوه جمعیت در روز بعد باز هم پیشتر شد و بجائی رسید که تقریباً زندان را محاصره کردند و در همانجا ماندند . دهقانان ما باسانی میتوانند بايك مشت نخود که برای خوراك خود بر میدارند چند روز گذران کنند . در آنروزها هم با همین وسایل مقاومت میکردند . بالاخره متهمین را آنطور که بنظر میآید بدنبال يك محاکمه ظاهری که در همان داخل زندان انجام دادند تبرئه کردند و آزاد ساختند .

جریان این واقعه درست در خاطر من نیست اما در هر صورت برای دهقانان این موضوع

يك پیروزی بزرگ بود و آنها تازه باین فکر افتادند که بوسیلهٔ اجتماع و بهم پیوستن سادهٔ خودشان میتوانند هر چه میخواهند بدست آوردند. اما این وضع برای دولت تحمل ناپذیر بود و بزودی در يك مورد مشابه این حقیقت معلوم گردید. در این باره حوادث صورت دیگری پیدا کرد.

اول ژانویه سال ۱۹۲۱ بود. کنگره‌ئی که در ناگپور تشکیل شده بود پایان یافته بود و من تازه به الله آباد برگشته بودم که يك تلگراف از «رای بارلی» رسید. از من خواسته بودند که بعلمت اغتشاشاتی که احتمال آن میرفت فوراً با قطار راه آهن حرکت کنم. فردای همان روز حرکت کردم. وقتی که رسیدم دیدم که چندی پیش عده‌ئی از سران دهقانان را بازداشت کرده‌اند و در زندان شهر محبوس ساخته‌اند. دهقانان که خاطرهٔ پیروزی «پرتابگر» را در یاد داشتند با استفاده از تاکتیکهایی که بمداز آن نیز آموخته بودند بطرف شهر «رای بارلی» حرکت کرده بودند تا در آنجا تظاهرات و نمایشات عمومی و وسیعی ترتیب دهند. اما این دفعه دولت بر نیروی پلیس افزوده بود و عده‌ئی از نیروهای نظامی را هم احضار کرده بود تا دهقانان را بازداشت کند. در روز تظاهرات قسمت عده‌ئی از تظاهرکنندگان بيك صف نیرومند مقاومت پلیس برخورد کردند و از سوی دیگر هم بيك رودخانه مانع حرکت آنها بود. با وجود این عدهٔ دیگری بدنبال آنها فرا میرسیدند و جمعیت آنها دائماً افزایش مییافت. همین که وارد ایستگاه راه آهن شهر شدم و از اوضاع اطلاع یافتم بلافاصله به کنار رودخانه رفتم که میگفتند در آنجا دهقانان در برابر نیروهای نظامی قرار گرفته‌اند. در طول راه یادداشتی از طرف قاضی محل که با کمال عجله نوشته بود برایم آوردند که از من دعوت میکرد برای خود ادامه ندهم و بازگردم. من در پشت همان کاغذ نوشتم که طبق چه قانون و کدام ماده از قانون چنین چیزی از من خواسته‌اند و اضافه کردم که تا وصول پاسخ روشن تر و کافی مصمم هستم که راه خود را همچنان دنبال کنم. وقتی که بساحل رودخانه رسیدم میتوانستم صدای تیراندازی را که در آنطرف ساحل جریان داشت بشنوم. در کنار پل رودخانه چند نفر سر باز مرا متوقف ساختند و در همان حال که من در آنجا انتظار میکشیدم ناگهان احساس کردم که انبوهی از دهقانان وحشت زده که در مزارع اینطرف رودخانه پنهان شده بودند بدور من جمع شده‌اند. ناچار من هم بيك میتینگ موضعی در همان محل پرداختم. قریب دوهزار نفر از کیسانها جمع شدند و من سعی کردم که ترس و وحشت و حالت تحریک و هیجان فوق العادهٔ ایشان را زایل سازم. وضع دشوار و عجیبی بود زیرا در همان موقع نیروهای نظامی در فاصله چندصد متری از محل اجتماع ما بر روی اجتماع مشابهی از دهقانان تیراندازی میکردند. با اینهمه من توفیق بسافتم که مقداری از ترس و وحشت

ایشانرا نابود سازم. در این موقع قاضی محلی از خط آتش برگشت و مرا با خود بمنزل برد و به بهانه‌های مختلف بیش از دو ساعت نگاه داشت. ظاهراً میخواست باین وسیله مانع شود که من بدhqانان یا با دوستانم در آن شهر ارتباط و تماسی برقرار سازم. بعداً اطلاع یافتم که متأسفانه بر اثر تیراندازی به‌اعده زیادی کشته شده‌اند. دهقانان از پراکنده شدن و مراجعت بخانه‌هایشان خودداری کرده بودند اما روش آنها در عین حال کاملاً صلح‌آمیز بوده است. یقین قطعی دارم که اگر من در آنجا میبودم یا بجای من کس دیگری میبود که دهقانان به او اعتماد میداشتند و از آنها میخواستیم که پراکنده شوند مسلماً اطاعت میکردند. اما آنها دستوراً شخصی را که از آنها نفرت داشتند و باینها اعتمادی نداشتند قبول نمیکردند. نمیدانم چه کسی به قاضی گفته بود که بگذارد من این کار را انجام دهم اما در هر صورت او نمیخواست این موضوع را بپذیرد. او نمیتوانست تحمل کند که در جایی که خود او و مقامات دولتی شکست خورده‌اند يك «آزیتاتور» (مبلغ انقلابی) توفیق حاصل کند. برای حکومت خارجی که تمام سیاستش بر اساس حفظ آبرو و حیثیت مأمورینش قرار داشت این امر تحمل ناپذیر و قبول ناکردنی بود.

در آن زمان در ناحیه «رای بارلی» دوبار از این نوع تیراندازیها بوقوع پیوست و بعد هم يك وضع شدیدتر و يك دوران وحشت و ترور نسبت بدhqانان مبارز آغاز گشت. حکومت تصمیم جدی گرفته بود که نهضت دهقانی را بکلی سرکوب و نابود کند و به کارهای عجیب می پرداخت مثلاً دهقانان طبق تعلیمات کنگره به بافندگی با چرخهای دستی پرداخته بودند. اما در این دوران فشار و ترور «چرخه» (چرخ ریسندهای) در نظر مقامات دولتی مظهر عصیان و شورش شده بود و هر کس يك چرخ ریسندهای یا يك دستگاه بافندگی در خانه خود میداشت زحمت و مرارت فراوانی برایش ایجاد میشد و اغلب خود دستگاهها را هم از دهقانان میگرفتند و میسوزانند. تنها بهمین جهت و باین ترتیب صدها نفر بازداشت شدند. دولت میخواست باین فشارها هم هیجانات دهقانی و هم فعالیت‌های مبارزین سازمان کنگره را در منطقه «رای بارلی» و «پرتابگر» بکلی نابود سازد. اغلب فعالین و مبارزینی که در رأس آنها نهضت قرار داشتند هر دورا مشترکاً اداره و رهبری میکردند.

کمی بعد در جریان سال ۱۹۲۱ نوبت ناحیه «فیض آباد» هم فرارسید که نصیب خود را از تضییقات و فشارها دریافت دارد. در این منطقه اغتشاشات و هیجانات بشکل شکفت انگیزی آغاز گردید. اهالی چند قریه جمع شدند تا اموال و دارائی یکی از تعلقه‌دارها را غارت کنند. بعدها معلوم شد که کار گزاران و عمال یکی دیگر از «زمیندارها» که نسبت بمالك مزبور کینه و دشمنی داشته است دهقانان نامبرده را برای اینکار تحریک کرده‌اند. دهقانان در کمال سادگی نقل کرده بودند که آنها با اقدام باین عمل و دست بردن بفارت و چپاول

منظورهای « گاندی جی » را عملی میسازند و در هنگام عمل هم با فریاد « زنده باد مهاتما گاندی » اقدام میگردند .

این خبر مرا سخت خشمگین ساخت در کمتر از چهل و هشت ساعت بعد از واقعه خود را به محل واقعه رساندم آنجا در نزدیکی « اکبرپور » بود . هنوز از راه نرسیده بودم که اطلاع دادم همان روز اجتماعی ترتیب خواهیم داد . چند ساعت بعد پنج شش هزار نفر از دهاتی ها که در يك منطقه پانزده کیلومتری آن اطراف بودند جمع شدند . من با کمال شدت و خشونت با ایشان حرف زدم و متذکر شدم که عمل ناشایست آنها نه تنها اسباب بدنامی خودشان شده است بلکه هدف پاک ما را هم آلوده میسازد و اعلام داشتم که گناهکاران باید خودشان در برابر عموم اعتراف کنند (در آن زمان من خود را مظهر روح ساتیا - گراهای گاندی جی میدانستم) از کسانی که در غارت و چپاول شرکت کرده بودند خواستم که دستهایشان را بلند کنند و عجیب آن بود که قریب بیست و چند نفر اطاعت کردند و این امر با وجود تعداد زیادی مامورین علنی و مخفی پلیس که حضور داشتند صورت گرفت و مفهوم آن برای دهقانان بدهان خطر رفتن و زندانی شدن بود .

کمی بعد وقتی که بطور خصوصی با آنها صحبت کردم و آنها برایم در کمال سادگی و بیگناهی نقل کردند که چگونه تعریک و گمراه شده اند من بحال ایشان رحمت آوردم و متأسف شدم که چرا بیپوده ایشان را بآن ترتیب در معرض شناسائی پلیس قرار دادم که بخاطر سادگی و پاک بودن روح خود گرفتار زندانهای طویل‌المدت شوند . اما مقامات دولتی هم تنها ببازداشت بیست یا سی نفر قناعت نکردند . از آنجا که آنها در کمین فرصتی بودند موقع را مناسب شمردند تا باین بهانه نهضت دهقانی را در این منطقه نابود وریشه کن سازند . بیش از چند هزار نفر توقیف و بازداشت شدند . زندان مرکزی از زندانی لبریز شده بود . محاکماتی که بر سر این موضوع شروع شد یکسال تمام طول کشید . عده کمی از متهمین در زندان مردند و چندی بعد وقتی که خود من بزندان افتادم بعضی از محکومین این واقعه را در زندان دیدم . چه بسیار جوانان نارس و مردان جوان که جوانی شان در زندان و اسارت سپری میشد !

دهقانان هند استقامت کمی دارند . قدرت مقاومت آنها زود پایان میرسد . گرسنگی و امراض مسری آنها را مانند مگس و بتعداد میلیون میلیون نابود میسازد چیزی که بسیار شگفت انگیز بود این بود که آنها توانسته بودند با وجود تمام این مشکلات یکسال تمام در مقابل فشار مضاعفی که هم از طرف دولت و هم از طرف مالکین بزرگ برایشان وارد میشد مقاومت و ایستادگی کنند . با اینهمه بزودی علامت فرسودگی در ایشان ظاهر گشت و هجوم

۱ - پور در آخر کلمات هندی علامت محل و مکان است و مثل آباد در زبان فارسی میباشد . مثلاً میتوان

تصور کرد که اکبرپور تقریباً بمعنی « اکبرآباد » است - م

مصممانه دولت بر ضد نهضت دهقانی آنرا برای مدتی موقتاً خاموش ساخت . اما هیجانانگیز و تحریکات پنهانی بصورت آرام ادامه داشت . نباید فراموش کرد که تمام این وقایع پیش از مبارزه بزرگ عدم همکاری و هجرت بزرگ و عمومی بسوی زندانها صورت گرفت که کنگره در اواخر سال ۱۹۲۱ شمار آنرا اعلام داشت . دهقانها با وجود تمام صدماتی که در طول سال قبل کشیده بودند در این نهضت جدید هم بشکل موثری شرکت جستند .

دولت که از وسعت و عظمت نهضت دهقانی بوحشت افتاده بود با کمال عجله بفکر اصلاح قوانین زمین داری افتاد . اما وقتی دید که نهضت دهقانی بزودی خاموش شد این عجله و شتاب هم آرام گرفت و تمام نصیب و بهره‌ئی که دهقانان «اوده» از اصلاح قوانین بیدست آوردند این بود که توانستند يك زمین را برای تمام عمر خود اجاره کنند و بر روی آن زمین بمانند . دهقانان در ابتدا خیال میکردند که این نتیجه، موفقیت بزرگ است اما بعداً دیدند که بهبود عمده‌ئی در وضع ایشان حاصل نشد .

شورشهای دهقانی از آنیس هم در ناحیه «اوده» ادامه یافت اما با مقیاسهای کوچکتر و محدودتر . ولی چند سال بعد موقعیکه در سال ۱۹۲۹ بحران اقتصادی جهانی شروع شد و قیمت محصولات کشاورزی در همه جای دنیا سقوط کرد تنزل قیمت‌ها در هند نیز بکرشته هیجانهای مهم دهقانی بوجود آورد که عکس‌العمل‌های شدیدی هم ایجاد کرد .

عدم همکاری

اگر درباره آشوب دهقانی «اوده» کمی زیاد تر صحبت کردم بدان جهت است که این موضوع برده‌نی را که در برابرم بر روی یکی از اساسی ترین مسائل هند وجود داشت از میان برداشت. ناسیونالیستهای هند هرگز باین مسئله توجه نکرده بودند. آشوبها و هیجانات دهقانی در هند در همه جا فراوان است و نشانه‌نی از نارضایتی عمیق دهقانان میباشد. شورش‌های دهقانی در منطقه «اوده» که در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ روی داد فقط یک نمونه بود که در نوع خود حقایق را بشکل نمایانی نشان میداد. اما این مسئله اصولاً با سیاست و سیاستمداران ارتباطی نداشت و در تمام دوران قیام دهقانی نفوذهای خارجی در آن ناچیز بود. از نظر ملی این مسئله يك موضوع محلی باقی ماند و تقریباً هرگز توجه کاملی به آن نشد. حتی روزنامه‌های محلی «ولایات متحده» هم آنرا کاملاً نادیده گرفتند. برای مدیران این روزنامه‌ها و برای خوانندگان شهر نشین ایشان، هیجانات گروهی دهقانان فقیر و سروربا برهنه هیچ نوع ارزش سیاسی یا اهمیت دیگری نداشت.

مسائل پنجاب و موضوع خلافت تمام حواسها را بخود مشغول میداشت و در تمام مذاکرات و گفتگوها همه از «عدم همکاری» که بمنظور هواداری از نظریات مسلمانان در موضوع خلافت مطرح شده بود صحبت میکردند. هنوز مسئله وسیع تر استقلال ملی یا «سواراج» چنانکه باید مورد توجه نبود. گماندی جی از برنامه‌های خیلی بزرگ و مبهم بدش می‌آمد و همیشه ترجیح میداد که حواسش را بر روی يك موضوع مخصوص و معین و کاملاً روشن و قاطع متمرکز سازد. با اینهمه مسئله «سواراج» در فضا و در روح همه کس محسوس بود و اغلب در کنفرانسها و اجتماعات متعدد و فراوان بآن اشاره میشد. در پاییز ۱۹۲۰ يك دوران اجلاسیه «کنگره» در کلکته تشکیل شد تا در باره مسائلی که مطرح بود تصمیم گرفته شود و بخصوص در باره «عدم همکاری» بادولت که مطرح شده بود تصمیم قاطع اتخاذ گردد «لالا لچیت رای»^۱ که بتازگی از ایالات متحده آمریکا

بازگشته بود ریاست آن دوران را بعهدہ داشت . موضوع عدم همکاری در نظر او کاملاً بی ارزش بود و با آن مخالفت میکرد . معمولاً او را یکی از عناصر افراطی می‌شمردند اما در واقع نظریات عمومی او کاملاً اعتدالی و سازشکارانه بود . در حقیقت او در سالهای آغاز قرن به ملاحظه موعیت زمان و نه بعلت اعتقاد و انتخاب واقعی با «تیلک» و سایر افراطیها همراه شده بود . با وجود این بعلت اقامت ممتد در خارج در باره مسائل اقتصادی و اجتماعی هم اظهار نظر میکرد و در این موارد نظریاتی خیلی وسیع تر از اغلب رهبران هندی داشت .

«ویلفرید اسکاون بلنت» در ضمن خاطرات خود ملاقاتی را که در حدود سال ۱۹۰۹ با «گورکله» و با «لالاجی» داشته شرح داده است . او نسبت به هر دوی آنها قضاوت شدیدی کرده و آنها را اشخاصی ترسو دانسته است که از مقابله با واقعیات اجتناب داشتند . در واقع لالاجی بیش از تمام رهبران هند با این واقعیات مواجه شده است . با اینهمه تأییراتی که در «بلنت» بوجود آمده نشان میدهد که سطح فعالیت سیاست و رهبران ما در آن زمان تا چه اندازه پایین بوده است و در یک خارجی شایسته و مجرب چه تأییری میگذاشته است . اما در مدت ده سال این وضع تغییر عمده‌ئی یافته بود .

«لالاجیت رای» در مخالفت با برنامه عدم همکاری گاندی چی تنها نبود بلکه موافقین و رفقای مؤثری هم با خود داشت ، در حقیقت تقریباً تمام طبقه قدیمی اعضای کنگره با طرح گاندی در باره عدم همکاری مخالفت میکردند . «چیتا دانجن داس»^۱ مخالفین را رهبری میکرد و مخالفت او از این جهت نبود که با روح مبارزه که در پشت این طرح قرار داشت مخالف بود زیرا او حاضر بود که در مبارزه خیلی تندتر و شدیدتر هم اقدام کند ، بلکه از اینجهت مخالفت میکرد که این طرح مخالف شرکت اعضای کنگره در مجمع قانونگزاری جدید بود و بنابراین در هیچ جا و هیچ کار رسمی نباید با انگلیسیها همکاری کرد از جمله نباید در شوراهای دولتی و ایالتی و مجمع قانونگزاری شرکت جست . از رهبران قدیمی و معروف کنگره تنها پدرم بود که از آن زمان در کنار گاندی . چی قرار گرفت و از نظر او هوا داری میکرد و این کار برایش بدون اشکال و مزاحمت نبود . ملاحظات و انتقاداتی که از طرف اغلب دوستان سابقش که حالا در صف مخالفین قرار گرفته بودند صورت میگرفت در او تأثیر فراوان می‌بخشید و او را متاثر می‌ساخت . او هم مثل دیگران برای برداشتن این قدم انقلابی بسوی یک میدان ناشناس که در آنجا باید خود را تسلیم حوادث نامعلوم ساخت مردد و مشکوک میشد . با اینهمه او ضرورت یک نوع اقدام و عمل مثبت و مؤثر را احساس میکرد و پیشنهاد گاندی چی برای «عدم همکاری» در نظر او چنین اقدامی

بود و هر چند هم که اصول آن با افکار عادی او بیگانه و نا آشنا بود آنرا می پذیرفت و با آن همراه میشد. بدین جهت پدرم مذاکرات و گفتگوی مفصلی با گاندی جی و با «چیتارانجن» رئیس مخالفین بعمل آورد. آقای «داس» و پدرم از همان وقت که سیاست برداختند خیلی بهم نزدیک شدند و گرچه در بعضی موارد در مقابل هم قرار گرفتند در اغلب مسائل آنها یک نظر داشتند و یک نوع نتیجه گیری میکردند. بطور کلی میتوان گفت که اغلب نظرشان تقریباً یکسان بود با وجود این آنها در آن دوران فوق العاده کنگره نظرشان با هم تفاوت داشت اما سه ماه بعد در کنگره ناگه دو باره با یکدیگر ملاقات کردند و از آن زمان دائماً به یکدیگر نزدیک و نزدیک تر شدند تا بهمکاری فوق العاده نزدیکی برداختند که کم نظیر بود.

من در دوران پیش از تشکیل این دوران اجلاسیه کنگره پدرم را خیلی کم دیده بودم. اما هر دفعه که او را میدیدم ملاحظه میکردم که تا چه اندازه یک مبارزه درونی در باره این مسئله در وجود او شدت جریان دارد. این مسئله صرفنظر از جنبه مهم ملی عواقب شخصی و خصوصی هم برای پدرم بیارمی آورد. «عدم همکاری» برای پدرم به معنای صرفنظر کردن از شغلهش میبود یعنی میبایست با گذشته اش بطور کامل قطع ارتباط کند و خود را با یک زندگی جدید سازش دهد و این موضوع هم برای کسی که بزودی به صفت سالگی میرسید کار ساده و آسانی نبود. پدرم ناچار میشد که از تمام دوستان سیاسی سابقش، از زندگی مرفه خصوصی که با آن عادت کرده بود، و از گشاده رویها و آسایش هائی که جزو زندگی او شده بود دست بشوید، زیرا جنبه مالی مسئله هم اهمیت فراوانی داشت و نمیشد آنرا نادیده گرفت. وقتیکه درآمد شغل او کم میشد طبیعاً می بایست زندگی را بطور محسوس محدودتر سازد.

اما منطق و احساسات تند، شایستگی شخصی، و غرور او همه کم کم او را بسوی نهضت جدید میکشاند. خشمی که بر اثر وقایع مختلف در او متراکم شده بود، فاجعه پنجاب و عواقب آن، در روحش اثر میگذاشت. مظاهر خشن بیعدالتی و زور گویی و تلخی تحقیر ملی خواه ناخواه میبایست او را بفعالیت جدی و مؤثرتری بکشاند منتها او بطور ناگهانی و در یک هیجان شوق آمیز احساساتی باین کار پرداخت. فقط وقتی که عقل و منطق خود را کاملاً بکاربرد و با روح قانون دانی و قضاوت خود که در او قوی شده بود جنبه های موافق و مخالف قضیه را بدرستی و در مدت زیاد مورد سنجش قرار داد تصمیم نهائی خود را گرفت و در مبارزه ملی که گاندی جی آغاز میکرد با او ملحق شد.

گاندی جی با شخصیت فوق العاده خود پدرم را مجذوب خویش میساخت و بدون هیچ تردید این امر خود یک عامل مهم در اتخاذ تصمیم او بود. زیرا وی مسلماً به هیچ قیمتی

حاضر نمیشد با کسی که مورد پسندش نمیبود صمیمانه همراه شود. او در دوستی خود هم مثل دشمنی هایش همیشه افراطی بود. اما چه اتحاد شگفت انگیزی! از يك سو، يك مرد مسن، سخت گیر و مذهبی که در زندگی از هر چیز که مایه آسایش حواس و جسم مادی میشد صرف نظر کرده بود و از سوی دیگر مردی که زندگی را با ناز و نعمت و با تنعم و آسایش اپیکوری گذرانده بود و زندگی را با تمام لذات و نعماتش استقبال کرده بود و آینده و دنیای پس از مرگ را تمسخر میکرد با هم متحد میشدند. بطور خلاصه و با اصطلاح پسیک آنالیز این اتحاد برخورد کامل دو تیپ کاملاً متضاد «انترورتنی» و «اکستروورتنی» بود^۱ با وجود این در میان این دو نفر رشته های مشترك و منافع یکسانی وجود داشت که نه فقط آنها را با یکدیگر متحد ساخت بلکه يك نوع دوستی کامل میان آنها بوجود آورد که حتی اختلاف نظر های سیاسی بعدی هم در آن تغییری نداد.

«والتر پاتر» در یکی از کتابهای خود بیان میکند که چگونه گاندی مقدس با پدر خوشگذاران من هر يك از قطب مخالفی حرکت کردند و از راههای مختلفی بسوی هم میرفتند. در حالی که یکی نظری مذهبی داشت و دیگری مخالف مذهب بود هر دو با نظریاتی که با یکدیگر تضاد نمایان داشت بشکل حیرت انگیزی بهم نزدیک شدند و بهتر از هر کس همدیگر را درك کردند و شناختند بطوریکه گاهی هر دو یکسان عمل میکردند و کاملاً بهم می پیوستند.

با این دوران اجلاسیه فوق العاده کلکته دوران نفوذ گاندی در کنگره آغاز گردید و در واقع از آن پس همواره نفوذ فراوان او در کنگره کاملاً محسوس بود و همیشه او در رأس امور قرار داشت جز در دوران کوتاهی در سالهای بعد از ۱۹۲۱ که نفوذ حزب سواراج (استقلال) در تحت رهبری پدرم و «دیشندوداس» در کنگره افزایش یافت و گاندی در عقب صحنه قرار گرفت.

از آن دوره بعد کنگره روش کاملاً جدیدی پیدا کرد. لباسهای اروپائی ناپدید شد و جای خود را بلباسهای «خادی» داد که با دست بافته میشد. يك نوع نمایندگان جدید به کنگره راه یافتند که از میان طبقات متوسط بیرون آمده بودند. زبان مورد استعمال در کنگره بجای انگلیسی بتدریج و با سرعت هندوستانی شد، یا گاهی زبان ایسالتی که کنگره در آنجا تشکیل میشد بکار میرفت. این امر بیشتر از آنجهت بود که دیگر اکثریت نمایندگان که در کنگره شرکت میکردند زبان انگلیسی را نمیدانستند. همچنین افکار نامساعدی نسبت به استعمال يك زبان خسار جی در مورد يك کوشش و اقدام ملی بوجود

۱ - یعنی یکی نوعی بود که همه خوشیها را در درون خود میپروراند و دیگری نوعی که تمام نعمات را

در زدگی خارجی جستجو میکرد. - م.

آمده بود. بالاخره اجتماع کنگره با يك روح جدید و احساسات جدید و شوق و غیرت جدید جان گرفت.

بعد از پایان کنگره گاندی بملاقات «سیت موتی لال گش» مدیر مبارز روزنامه «آمریت بازار پاریکا» رفت که در بستر مرگ خود بود. من نیز همراه او بودم «موتی لال بابو» گاندی جی و جنبش او را ستایش کرد و اضافه کرد که برای خودش بسیار خوشوقت است زیرا اکنون که میمیرد بجای دور دستی خواهد رفت که دیگر امپراطوری بریتانیا وجود نخواهد داشت. و بالاخره از دسترس امپراطوری بدور خواهد بود!

در مراجعت از دوران اجلاس فوق العاده کنگره در کلکته باتفاق گاندی جی برای دیدن «رابیندرانات تاگور» و برادر بزرگتر بسیار محبوبش «پورودادا» به «شانتی نیکیتان»^۱ رفتیم چند روزی در آنجا ماندیم و بخاطر دارم که «س.ف. آندریوز»^۲ کتابهایی بمن داد که در من تأثیر زیاد بخشید و برایم بسیار جالب بود. این کتابها مربوط به جنبه های اقتصادی استعمار در آفریقا بود. یکی از آنها هم کتاب «بار طاقت فرسای سیاه بوستان» اثر: «مورل» بود که مرا سخت بهیچان آورد.

در همین زمان با کمی دیرتر «آندریوز» جزوئی در باره دفاع از استقلال هند انتشار داد که تصور میکنم عنوان آن چنین بود «استقلال - احتیاج فوری». این کتابچه مطالعه بسیار درخشانی بود که بر اساس نوشته های «سیلی» درباره هند تنظیم شده بود. در نظر من آن کتابچه نه فقط مسئله غیر قابل بحث استقلال هند را مطرح میساخت بلکه آئینه تمایلات قلبی ما بود.

آنچه ما را بحرکت می آورد، و تمایلات شکل ناگرفته ما با زبان گرم و ساده او شکل می گرفت. در نوشته او هیچ نوع زمینه اقتصادی یا سوسیالیستی وجود نداشت. در آن يك ناسیونالیسم خالص و ساده بیان شده بود. احساس حقارت هند و آرزوی شدید برای خلاصی از آن و میل به پایان بخشیدن انحطاط مداوم هند بخوبی منعکس بود. خیلی عجیب بود که «آندریوز» که يك خارجی و يك نفر از افراد نژاد مسلط و حاکم بر هند بود فریاد

۱ - بابو - در زبان بنگالی بمعنی پدراست و بعنوان احترام و محبت بانشخاص اطلاق میشود - م

۲ - شانتی نیکیتان - در زبان هندی بمعنی «کانون صلح» یا «قرارگاه صلح» است و نام يك مؤسسه فرهنگی خاصی است که از طرف شاعر بزرگ و فیلسوف معروف هندی رابیندرانات تاگور در نزدیکی کلکته تأسیس شد. خود او وعدهئی از رجال متفکر هندی و غیر هندی در این کانون فرهنگی که نوعی دانشگاه بود تدریس میکردند. این مؤسسه اکنون هم باقیست و یکی از مراکز عمده مطالعات عالی در فلسفه و تمدن هندی بشمار میرود - م.

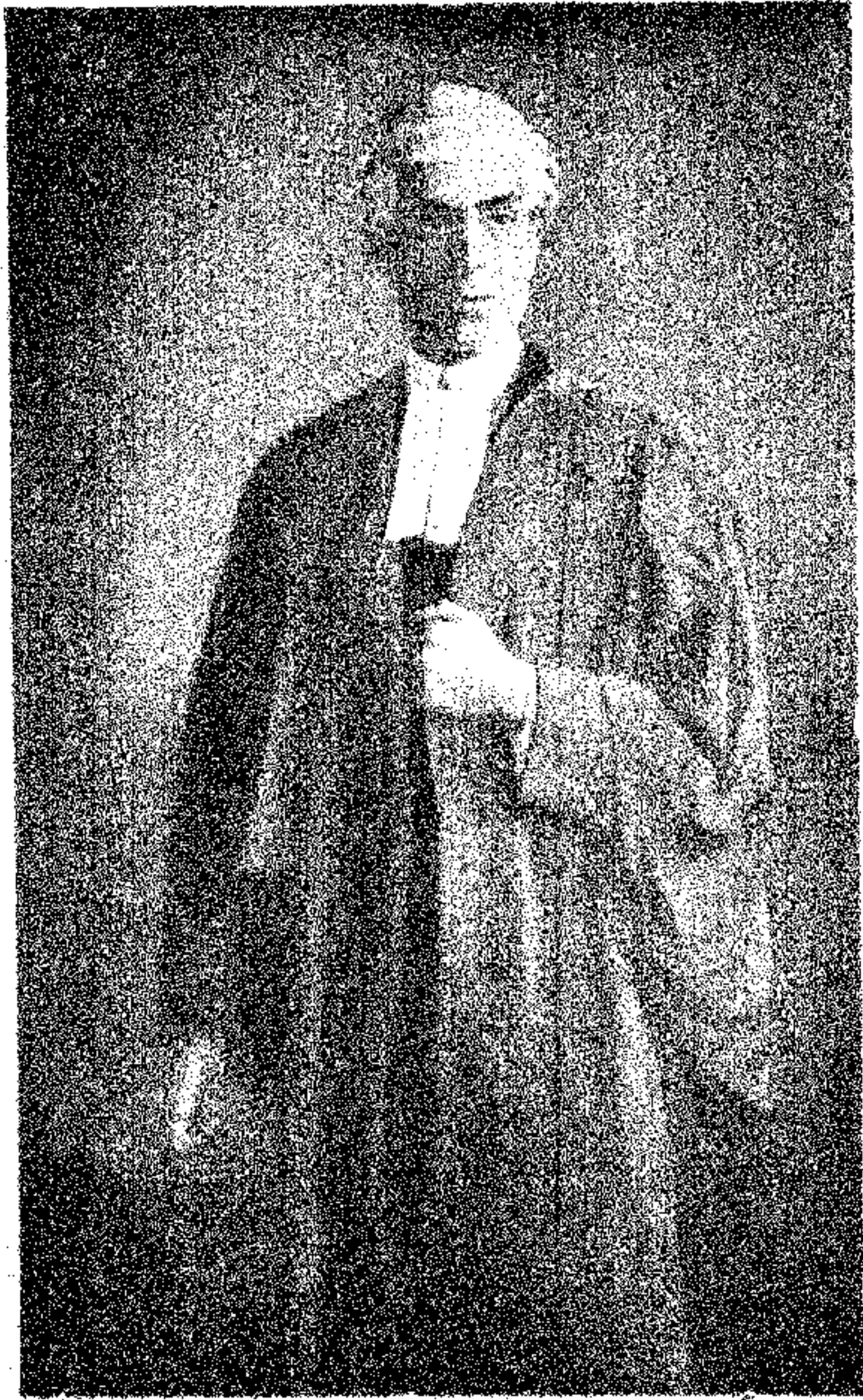
۳ - س. ف. - آندریوز Andrews یکی از نویسندگان و متفکرین انگلیسی است که مدتها در هند بود و از استادان کانون فرهنگی «شانتی نیکیتان» برد و نسبت به تمدن هند علاقه شدید و فراوانی داشت - م.

ما را منعکس میساخت. نهضت «عدم همکاری» ما که کنگره آنرا پذیرفته بود در واقع همانطور که «سیلی» مدتها قبل گفته بود بیان این حقیقت بود که «برای هندی که همکاری با خارجی در راه ادامه تسلطش بر هند شرم آوراست.»

«آندریوز» نیز در این باره نوشته بود که «تنها راه صحیح بدست آوردن خود مختاری و آزادی هند وجود يك نهضت زنده از داخل کشور است. نیروی فعال و منفجر کننده قیام برای چنین نهضتی باید از درون روح خود هند بوجود آید. آزادی را نمیتوان بصورت عطیه، وام، بخشش و اعلامیه‌های بدون مفهوم بدست آورد. این منظور باید با کوشش از داخل حاصل گردد. . . . بدین جهت برای من مایه يك شادمانی بزرگ روحی و يك آسایش عمیق از فشار يك بار سنگین فکری بود که میدیدم چنین نیروئی در داخل هند و با آن خصوصیت که لازمه آن بود بوجود می‌آید این نیرو عملاً وقتی ظهور کرد که مهاتما گاندی خطاب بقلب ملت هند گفت: «ماتارام!» (آزاد باش! غلام و اسیر نباش!) قلب ملت هم باین خطاب پاسخ گفت و بدین ترتیب با يك حرکت ناگهانی زنجیرهای اسارت هند از هم گسست و راه آزادی باز شد.»

در ظرف نخستین سه ماه بعد از تشکیل این دوران اجلاسیه امواج وسیع نهضت عدم همکاری سراسر کشور را در خود گرفت دعوت بایکوت و عدم شرکت در انتخابات دوران جدید قانونگذاری موقعبت درخشانی بدست آورد. بدیهی است که این دعوت مانع آن نشد که نامزدهائی برای شرکت در انتخابات پیدا شوند و کرسیها را اشغال کنند. طبعاً چنین چیزی غیرممکن بود. برای جریان دادن انتخابات از طرف دولت يك مشت رأی دهنده کافی بود. غیبت مخالفین و عدم شرکت آنها مانع جریان انتخابات نمیشد اما اکثریت عظیم رأی دهندگان از شرکت در انتخابات امتناع کردند و تمام کسانی که با احساسات عمومی مردم اهمیت میدادند خود را نامزد نمایندگی نکردند. تصادفاً «سر والانتین چیرول» انگلیسی در روز انتخابات در الله‌آباد بود و بحوزه‌های اخذ رأی سرزده بود و حیرت کرده بود که چگونه دعوت تحریم و بایکوت انتخابات بگرمی مورد استقبال قرار گرفته بود. در یکی از مناطق روستائی در اطراف الله‌آباد که در حدود بیست یا بیست و پنج کیلومتر با این شهر فاصله دارد حتی یک نفر رأی دهنده هم برای دادن رأی حضور نیافت. «سر والانتین چیرول» آنچه را شخصاً دیده بود در کتابی که درباره هند نوشته است نقل میکند.

در دوران اجلاسیه کلکنه موقعبت این بایکوت و عدم شرکت در انتخابات از طرف «چیتا رانجن داس» مورد تردید واقع شده بود با این همه مردها هم با تصمیم کنگره همراه شده بودند و بنغم آن رأی دادند. بعد از انتخابات، این مورد اختلاف هم از میان



جو انجمن اعلیٰ تہذیب و پیش رو پانڈا، سہمیلا پتھر دھاریاں و نالت داد گسٹری

سال ۱۹۱۴

رفت و در دوران اجلاسیه عمومی که بعداً در ماه دسامبر ۱۹۲۰ در «ناگپور» تشکیل شد بسیاری از رؤسای قدیمی کنگره در اطراف نهضت «عدم همکاری» گرد آمدند و با آن همراه شدند. موفقیت نهضت، خود برای پیروزی بر شک‌ها و تردیدها مؤثر بود.

بعضی از رهبران قدیمی کنگره بعد از اجلاس کلکته از کنگره خارج شدند از جمله آنها آقای محمدعلی جناح بود که یکی از محبوبترین سران مشهور آن بشمار میرفت و «ساروجینی نایدو» او را «سفیر امور وحدت و اتفاق هندو و مسلمان» مینامید و در سابق برای نزدیک ساختن «جامعه مسلمین» بکنگره فعالیت زیادی کرده بود. اما توسعه جدید کنگره یعنی پذیرفته شدن «عدم همکاری» و اساسنامه جدیدی که کنگره را بیشتر بصورت يك سازمان عمومی توده‌ها درمی آورد موافق طبع او نبود. راست است که از نظر سیاسی او با کنگره موافقت نداشت اما اختلاف اساسی او بعزت مسائل سیاسی نبود. در کنگره کسان زیادی بودند که از نظر سیاسی با اندازه او تکامل نیافته بودند اما او با محیط جدید کنگره سازگار نبود. اقدام بترویج لباس دست باف «خادی» و برگزیدن زبان هندوستانی را خارج از صلاحیت کنگره میدانست. اشتیاق عمومی مردم در خارج از کنگره در نظر او بصورت طغیان و جنون توده‌ها جلوه میکرد. میان او و توده‌های مردم هند همانقدر اختلاف وجود داشت که میان کاخهای اشرافی محله‌های عالی بسا کلبه‌های فقیرانه محلات عمومی فاصله هست. حتی یکبار بطور خصوصی پیشنهاد کرد که فقط اعضای رسمی کنگره باید در کنگره شرکت کنند. من نمیدانم که او در این پیشنهاد عجیب تا چه اندازه جدی بود اما در هر حال این نظر با نظریات کلی او متناسب بود. بدینقرار او از کنگره جدا شد و از آن پس تقریباً بصورت يك شخصیت منفرد در سیاست هندوستان در آمد. متأسفانه این سفیر سابق وحدت مسلمان و هندو بعدها با مرجع ترین عناصر فرقه مسلمین که در راه جدائی مردم هند میکوشیدند همراه شد.

طبعاً اعتدالیها یا لیبرالها در کار کنگره شرکت نداشتند. آنها نه فقط خود را از سازمان‌های نهضت جدا نگاه میداشتند بلکه با کمال صمیمیت با دستگاه دولت همراه میشدند. پست‌های وزارت و مقامات عالی را بدست می آوردند و به دستگاه حکومت، در مبارزه با نهضت عدم همکاری و کنگره، کمک میدادند. برای آنها تمام یا تقریباً تمام هدفها حاصل شده بود. آنها اعتقاد داشتند که بکرشته اصلاحات انجام گرفته است و میگیرد دیگر لازم نیست که هیجان و حرکتی بوجود آید. اعتدالیها در موقعیکه سراسر کشور در حال تحول بود و روز بروز بیشتر بصورت انقلابی بنخود میگرفت به عوامل ضد انقلاب میپیوستند و وارد دستگاه دولتی میشدند. آنها بکلی از مردم جدا بودند و عادت کردند که تمام مسائل را از زاویه «رسمی» نگاه کنند و این عادت را همچنان نگاه داشتند. آنها دیگر صورت

يك حزب بمعنای واقعی کلمه راهم از دست دادند و کم کم شكل يك اقلیت معدود افراد را پیدا کردند که اینجا و آنجا در چند شهر بزرگ پراکنده بودند. «آقای سرینووازا ساستری» با عنوان «نماینده امپراطوری» بنا بدعوت دولت انگلستان برای بازدید دومینیونهای بریتانیا بمسافرت پرداخت و به ایالات متحده امریکا رفت و در این مسافرت به انتقاد شدید از کنگره و هموطنان خودش که برضد دولت انگلیس مبارزه میکردند پرداخت.

با اینهمه لیبرالها هم راضی و خشنود نبودند. وضع خوش و مطبوعی نیست که انسان از مردم وطن خودش جدا شود، همواره نفرت آنها را احساس کند و مجبور باشد که کرولال و کور بماند. نهضت توده های مردم برای این قبیل عناصر جدا از مردم هرگز مطبوع نبود. اگرچه اعلامیه ها و اظهارات مکرر گاندی جی درباره نهضت عدم همکاری آن را بصورت کاملا معتدلی در آورده بود که برای مخالفان هیچ نوع خطری نداشت و نمیتوانست هم جز این باشد، انگار در فضا چیزی بوجود آمده بود و احساس میشد که آنرا برای مخالفین نهضت غیر قابل تنفس و ناراحت کننده میساخت. در صورتیکه برعکس برای هواداران نهضت وجد آور و نیرو بخش و تقویت کننده بود. جریان های بزرگی از این قبیل، مانند نهضت های انقلابی واقعی همیشه دو نوع نتیجه می بخشند: از یکسو شخصیت کسانی را که از میان مردم و توده ها بیرون می آیند یا همراه آنها میشوند بالامیبرند و بآنها نیرو می بخشند و از سوی دیگر کسانی را که از این قبیل نهضت ها جدا میشوند و دور می مانند روحاً درهم میشکنند و خورد میکنند.

از این روست که بعضی ها نهضت عدم همکاری را بتحمل نکردن دیگران متهم میسازند و علاوه میکنند که هدف آن این بوده است که افکار و اعمال عمومی را بشکل فوق العاده می یکسان و یکنواخت سازد. در این امر يك مقدار واقعیت وجود دارد اما واقعیت از این نظر که نهضت عدم همکاری يك نهضت عمومی توده ها بود و در رأس آن مردی قرار داشت که شخصیت فوق العاده او آنها ب همه کس تحمیل میکرد. میلیونها و میلیونها هندی نسبت باو اعتقاد داشتند تأثیر این اعتقاد و ایمان به نظریه عدم خشونت هم در مردم فراوان بود. این نظریه یکنوع احساس تسکین و سبکی بایشان می بخشید. احساس میکردند که بار سنگین و تحمل ناپذیری را بدور می افکنند و احساس میکردند آزادی را کشف میکنند. ترسی که آنها را در فشار میگذراند از ایشان دور میگشت. کمرها و سرها از نور است میشد. حتی در بازارهای دور افتاده ترین دهات هند ساده ترین مردم از «کنگره» و از «سواراج» (استقلال) حرف میزدند (زیرا در کنگره می که در ناگپور تشکیل شد بالاخره «سواراج» یعنی استقلال هند را بعنوان هدف نهایی اعلام کردیم) یاد درباره حوادث پنجاب و موضوع خلافت گفتگو میکردند. اما کلمه «خلافت» برای این مردم ساده دهات و روستاها معنای

خاص و عجیبی پیدا کرده بود. مردم عادی و عامی که از موضوع خلافت اسلامی و زوال آن در ترکیه و درخواست احیای آن اطلاعی نداشتند تصور میکردند که «خلافت» از کلمه «خلاف» که عربیست و در زبان اردو هم بکار میرود مشتق شده است و تصور میکردند نهضت «خلافت» يك نهضت مخالفت با دولت است و از این رو از آن بیشتر هواداری میکردند. میتینگها و سفرهای متعدد برای ایراد سخنرانیها بمنظور تکمیل و بالا بردن معلومات سیاسی مردم هم افزایش فراوان یافت.

سال ۱۹۲۱ برای بسیاری از ما فعالین «کنگره» سال سرمستی و شوق فراوان بود. خوش بینی، اشتیاق، جذبه و هیجان در ما میجوشید. ما مثل صلیبیون بودیم که با ایمان و اخلاص بسوی حوادث و ماجراهای بزرگ میرفتند. هیچ احساس شك و تردید نمیکردیم. در برابر ماراه درست کاملاً ترسیم شده بود. در حالیکه خود ما از غیرت و شهامت برانگیخته میشدیم غیرت و شهامت را در دیگران هم برمی انگیزتیم و به پیش میرفتیم. خیلی کار میکردیم، خیلی زیادتر و جدی تر از همیشه، زیرا امید داشتیم که تصادم با دولت بزودی عکس العملی خواهد بخشید و میل داشتیم این تصادم هر چه زودتر و پیش از آنکه مقداری از نیروها از صحنه خارج شوند صورت پذیرد.

مخصوصاً احساس آزادی و غرور آزاد بودن ما را در خود گرفته بود. احساس کهنه و قدیمی فشار و محرومیت بکلی ناپدید شده بود. دیگر پیچ پیچها و حرف زدنیهای آهسته و درگوشیها پایان یافته بود و دیگر مجبور نبودیم که از ترس مزاحمت مقامات دولتی نظریات و صحبتهای خود را با کلمات زیبا و بظاهر قانونی مخفی سازیم. هر کس هر چه احساس میکرد میگفت و آنرا بر سر بام و بازار فریاد میکرد. عواقب ناساگوار امر را بسختره میکردیم. زندان اهمیت نداشت. همه کس بایقراری در انتظار زندان بود زیرا تصور میکرد هدف و منظور ما باین وسیله بیروزی میرسید. جاسوسان و مأمورین پلیس مخفی که همه جا ما را مثل انبوه مگسها دنبال میکردند. ترحم ما را برمی انگیزتند. ما دیگر چیزی مخفی از ایشان نداشتیم! ما بادهستهای باز و با کارتهایی که علناً بروی میز نهاده بودیم بازی میکردیم.

ما از این کار سیاسی که بر اثر آن هند حتی در دیدگان خود ما تغییر قیافه میداد و تصور میکردیم در پایان آن استقلال کشور را که همچون خورشیدی میدرخشد خواهیم دید نه فقط رضایت و شادمانی بدست میآوردیم بلکه اعتقاد پیدا میکردیم که هم از لحاظ هدف و منظور و هم از لحاظ وسایل بر حریف خود مزیت و برتری روحی داریم. ما از وجود رهبر خود و تاكتيك نبوغ آمیزی که او ابداع کرده بود مغرور بودیم و اغلب حالت پرهیز-گاران را داشتیم که بعلمت اعتقاد به حقیقتی که در راه آن فداکاری میکنند همه رنجها را

میبندیرند. در بحبوحه مبارزه و در زیر ضربات حریف که همچون باران بر سر و روی ما میبارید و خود ما آنرا برانگیخته بودیم ما با آرامش خود مظهر صفای خاطر و آسایش روحی و صلح باطنی بودیم.

هرچه روحیه ما قوی تر و عالی تر میشد روحیه مقامات دولتی بیشتر درهم میشکست. دستگاه دولت و مقامات رسمی از آنچه جریان می یافت هیچ سر در نمیآورد و چیزی نمی فهمید. آنها میدیدند تصویر قدیمی که از هند در نظر داشتند در هم میریزد و نابود میشود و بجای آن يك روح جدید تجاوز و اعتماد و شهادت جلوه میکند در صورتیکه نیروی عظیم تسلط انگلیس یعنی «حیثیت و اعتبار» بتدریج و علناً درهم میشکند.

اعمال فشارهایی که نشانه دستپاچگی و حقارت عاملین آن بود اثری جز تقویت نهضت نداشت و دولت تامدنها برای سر کوبی مستقیم نهضت دچار تردید بود و از عواقب آن بیم داشت. آیا دولت میتواند بارش هندی اعتماد داشته باشد؟ آیا پلیس اوامردولت را اجرا خواهد کرد؟ در واقع همانطور که «لرد ریڈینگ» نایب السلطنه هند در سامبر ۱۹۲۱ گفته بود دولت در آنوقت «دست و پای خود را کم کرده و گیج شده بود».

در تابستان آن سال دولت ایالتی ولایات متحده برای چند نفر از رؤسای ناحیه خود يك بنخشنامه مخفی ارسال داشت که بسیار جالب توجه است. متن این بنخشنامه که بعدها در مطبوعات هم انتشار یافت حاکی از آن بود که «دشمن» همواره «ابتکار عملیات» را در دست دارد (منظور از «دشمن» سازمان کنگره بود) و این موضوع وضعی بسیار ناگوار و تأسف انگیز برای دولت بوجود آورده است. در بنخشنامه روشهای متعددی پیشنهاد شده بود که دوباره زمام از دست رفته امور بدست مقامات دولتی برگردد همچنین توصیه میشد از سازمان خشن و متجاوز چاقو کشان و غارتگرانی که بنام «آمان سابهها» و با کمک مقامات دولتی تشکیل شده بود و فکر تشکیل آنرا بوزیران لیبرال نسبت میدادند، برای مبارزه با کنگره استفاده شود.

باد تند ترس و وحشت بر مأمورین و کارمندان انگلیسی که اعصابشان مورد آزمایش شدیدی واقع شده بود میوزید. در سراسر کشور روز بروز مخالفت توسعه مییافت. در افق هند ابرهای سیاه بدگمانی عمومی مردم بصورت طلیعه يك طوفان بالامیآمد و در عین حال نهضت بعزت روش مسالمت آمیزش هیچ نوع برخوردی بوجود نمیآورد و هیچ بهسانه ای برای اعمال قوه قهریه بدست نمیداد. انگلیسی متوسط بجنبه عدم خشونت نهضت اطمینان نداشت و تصور میکرد که در زیر این ظواهر آرام چیزی پنهانست. خیال میکرد که در زیر این روپوش زیبایك نقشه عظیم و مرموز مخفی است که یکروز بيك انفجار هولناک و خشن منتهی خواهد شد. فکر اینکه شرق سرزمین رموز است و در دل بازارهای سرپوشیده و در

میان کـوچه‌های پر پیچ و خم آن دائماً نوطه‌هایی تهیه میشود از کودکی در فکر فرد انگلیسی رسوخ کرده بود و کمتر میتوانست در میان این رمز خیالی واقعات را بدرستی ببیند و درك کند. هرگز نمیخواست و علاقمند نبود که واقعاً این موجودی را که هیچ مرموز نیست و حتی برعکس کاملاً گشاده و باز است و باصطلاح بنام «شرقی» معروف شده است بشناسد. او همیشه از «شرقی» جدا میماند و خود را دور نگاه میداشت و افکار خود را از میان افسانه‌های مملو از جاسوسان و انجمنهای مخفی، بیرون میکشید و خود را بدست تصورات جنون آمیز خویش میسپرد. همین امر بود که حوادث سال ۱۹۱۹ را در پنجاب بوجود آورد. مقامات دولتی و بطور کلی انگلیسیها ناگهان بوحشت افتادند و هیولای خطر همه جا بچشمشان میخورد. يك تمرد وسیع دهقانی، و بعد يك عصیان خونین، و در نتیجه، آنها که بشکلی طبیعی و غریزی بفکر دفاع از خود افتاده بودند کور کورانها ابتکار کشتار خونین را بدست گرفتند. حادثه هولناك «جالیان والاباغ» و حوادث امریتسر مظهر همین ترس ایشان بشمار میرود.

سال ۱۹۲۱ در هند سال هیجانات عظیم بود و برای مقامات رسمی و دولتی حوادث تحریك کننده و وحشت انگیز فراوان داشت. آنچه اتفاق می افتاد برای مأمورین و کارمندان انگلیسی بسیار بد بود اما آنچه آنها تصور میکردند از آنچه در واقع جریان داشت خیلی هول انگیزتر بنظرشان میرسید. موردی را بخاطر دارم که نمونه این تصورات و خیالات سرسام انگیز را خوب نشان میدهد. روز ۱۰ مه ۱۹۲۱ برای روز عروسی خواهرم «سواروپ» تعیین شده بود. بنا بر تقویم ملی و محلی سموات این روز یکروز بسیار مناسب و مبارکی است و بدین جهت بنا بر سنن قدیمی این روز را انتخاب کرده بودند. در میان مدعوین جشن ازدواج گاندی جی و چند نفر از رؤسای کنگره هم بودند. برای اینکه در ضمن از حضور آنها در الله آباد استفاده شود «کمیته عامله کنگره» هم تصمیم گرفت که در همان موقع جلسهای در الله آباد ترتیب دهد. فعالین محلی وابسته بکنگره هم که میخواستند از حضور رهبران کنگره استفاده کنند يك اجتماع بزرگ و عمومی از مردم محل را دعوت کردند. بطوری که عده زیادی از توده های دهقانان آن نواحی بتوانند در آن شرکت جویند. این دورنمای تظاهرات سیاسی شهر را منقلب ساخته بود و همه کس را به هیجان آورده بود. در نتیجه در بعضی محلات شهر ناراحتی عظیمی ایجاد شده بود. مثلاً يك روز اطلاع یافتم که عده ای از انگلیسیها سخت بوحشت افتاده بودند و انتظار آنرا داشتند که به بینند یکباره شهر دستخوش انقلاب و شورش میشود. انگلیسیها چون دیگر بخدمتکاران هندی خود اعتماد نداشتند و بآنها بدبین بودند دائماً مسلح حرکت میکردند و همیشه يك رولور در جیب خود داشتند. حتی گفته میشود که ارگ الله آباد و مرکز نیروی نظامی شهر

خود را آماده میساخت که در هنگام ضرورت و برای آخرین علاج درهای خود را بروی انگلیسی‌های مقیم شهر و خانواده‌شان بگشاید و آنها را پناه دهد. من که از این اخبار متعجب شده بودم نمیتوانستم بفهمم که چگونه ممکن است فعالیت آرام و صلح آمیز شهر بخواب رفته‌ما، چنین تصورات هولناکی ایجاد کرده باشد بخصوص که خود پیامبر «عدم خشونت» (گانندی جی) نیز شخصاً در میان ما میبود. بن میگفتند که روز ۱۰ مه (روز ازدواج خواهرم) روز سال «قیام میروت» در سال ۱۸۶۷ میباشد و انگلیسی‌ها از آن میترسند که مردم بخوانند آن خاطره را تجلیل و تجدید کنند!

بر اثر اهمیت فراوانی که نهضت هواداری از «خلافت» در سال ۱۹۲۱ پیدا کرد عده زیادی از سران مذهبی مسلمانان بمبارزات سیاسی پیوستند. باین جهت هیجانات رنگ مذهبی هم پیدا کرد و نفوذ فراوان آن در محافل مسلمانان بسیار محسوس گردید. جمعی از مسلمانان که کاملاً متجدد و اروپایی شده بودند و تا این زمان نسبت بآداب و مراسم مذهبی با سهل انگاری رفتار میکردند از نو، ریش گذاشتند و با اجرای آداب مذهبی پرداختند. نفوذ وحییت «مولوی»‌ها که بتدریج بملت رواج افکار جدید و تمایلات تازه نسبت بتمدن غربی رو بضعف نهاده بود از نو جان گرفت و در جامعه مسلمانان تسلط یافت. برادران علی (محمد علی و شوکت علی) نیز که اعتقاد مذهبی استواری داشتند به پیشرفت این جریانات کمک میکردند. خود گانندی جی هم با احترام فراوانی که نسبت به «مولوی»‌ها و «مولانا»‌ها قائل میشد در این جریان مؤثر بود.

در واقع گانندی جی دائماً بر روی جنبه مذهبی و روحی نهضت تکیه میکرد. در مذهب شخص او «دگماتیسم» و پیروی از دستورات قالبی و غیر قابل تغییر مذهبی بهیچوجه راه نداشت اما عقاید مذهبی در جهان بینی او و در نظریات عمومی تأثیر میگذاشت. در نتیجه مجموع نهضت هم تحت این تأثیر قرار میگرفت و بخصوص در آنچه مربوط بتوده‌های مردم بود، نهضت ملی صورت یک رنسانس و احیای مذهبی را پیدا کرده بود. اکثریت عظیم فعالین کنگره هم طبعاً از سر مشق پیشوا و رهبر خود پیروی داشتند و حتی در حرف زدن و صحبت کردن خود از او تقلید میکردند. با وجود این همکاران اصلی گانندی جی در «کمیته عامله» یعنی پدرم، دیشبندوداس، لالا لچیت رای و دیگران، اشخاص مذهبی بمعنای عادی کلمه نبودند و مسائل سیاسی را در همان زمینه اصلی که بنظرشان میرسید قرار میدادند. آنها در محافل عمومی و در برابر مردم بندرت از موضوعهای مذهبی صحبت میکردند. اما در واقع اثر حرفها و صحبتها بشان خیلی کمتر از وجود خودشان و فعالیتهاشان بود.

۱ - «مولوی» و «مولانا» القاب مذهبی برای پیشوایان مسلمانان هند است «مولانا» کلمه‌ای تقریباً

برابر کلمه «حضرت آیه الله» در زبان ما میباشد و «مولوی» را میتوان معادل «حجة الاسلام» شمرد - م.